



عنکبوت با استعداد

شعر

بود یک قلاب و نخ، توی دست مادرم
تا بیافد دامنی، او برای خواهرم
باز با قلاب و نخ، مادرم می‌بافت گل
عنکبوت کوچکی، زد به او آن لحظه زل
عنکبوت فسقلی، خوب دقت کرد و دید
تا بیافد خانه‌ای، باروش‌های جدید

شاعر: عفت زینلی



محلۀ جدید

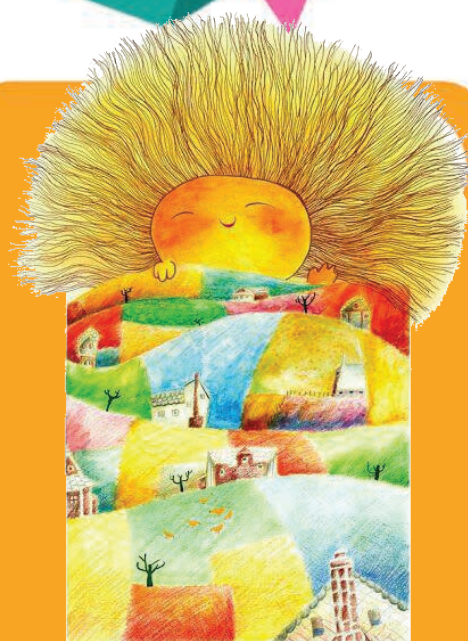
قصه

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، یه پسر بچه به اسم «یحیی» بود که یکی دو روز بود به همراه مادر و پدرش به یه محلۀ جدید، اسباب‌کشی کرده بودند. یحیی که کلاس سوم بود، ناراحت و غصه‌دار بود که از محلۀ قبلی و بچه‌های مجتمع و مسجد و همکلاسی‌هایش که همه رو می‌شناخت و با همه‌شون صمیمی بود، دور و تنها شده بود. مامان و بابا، مشغول جابه‌جایی وسایل و چیدن خونه جدید بودند ولی یحیی، ساکت و دمغ، یه گوشه نشسته بود. تا این که بابا، یه پیشنهاد خوب داد: «پاشو پسر! پاشو لباس بپوش، باهم بریم یه دور توی محلۀ جدید بزنیم»، یحیی، بابتی حوصلگی لباس پوشید و با بابا راه افتادند. محلۀ، یه مسجد کوچک اما قشنگ داشت، یه نونایی که مردم جلوش صف کشیده بودند، چند تا سوپرمارکت و یه مغازه میوه و تره‌بار و البته یه قنادی که بوی شیرین پیراشکی‌های تازه‌ش توی فضا پیچیده بود. اما از همه قشنگ‌تر، پارک محلۀ بود؛ یه پارک کوچولو که وسطش یه زمین فوتبال داشت و تعداد زیادی از ساکنان محلۀ، اطرافش ایستاده بودند و مشغول حرف زدن و خندیدن بودند. یحیی و بابا جلورفتند و از یه پسر بچه، همسن یحیی پرسیدند: «این جابه‌خبره؟» پسر لبخندی زد و گفت: «یک ساعت دیگه، مسابقه فوتبال بین تیم محلۀ ما و محلۀ اونوره ولی فکر کنم بازیم»، یحیی تعجب کرد و گفت: «آخه چرا؟ از کجا می‌دونی؟» پسر، شونه بالا انداخت و جواب داد: «آخه دروازه‌بانمون مریض شده و دروازه‌بان خوب نداریم».



تصویر ساز: سحر صدارت

یحیی و بابا به هم نگاه کردند و بابا گفت: «پسر من توی محلۀ قبلی مون، بهترین دروازه‌بان تیم امروز کمکتون کنه!» و این طوری بود که اون روز یحیی، به عنوان دروازه‌بان تیم بازی کرد و تیم بُرد و از اون روز به بعد، توی محلۀ جدید، کلی دوست خوب پیدا کرد و دیگه تنها نبود.



به نام خداوند رنگین کمان،
خداوند بخشنده مهربان
خداوند سنجاقک رنگ رنگ،
خداوند پروانه‌های قشنگ
خدایا! به ما مهربانی بده،
دلی ساده و آسمانی بده
دلی صاف و بی‌کینه مانند آب،
دلی روشن و گرم چون آفتاب*:

سلام دوستان قشنگ صفحه فرره. حالتون چطوره؟ امیدواریم سالم و شاد و سر حال و پرانرژی باشید. یادتون نره که نعمت زندگی به ما بخشیده شده تا هم خودمون از تک‌تک لحظات زندگی لذت ببریم و هم با خوش اخلاقی و گذشت و مهربونی و محبت، سعی کنیم به خانواده و دوستان و اطرافیانمون خوش بگذره. زندگی، خیلی قشنگه؛ مهمه که با حواس جمع، قشنگی‌هایش رو ببینیم.

*شاعر: محمود پور وهاپ

نقاش زیبا

شعر

دیروز می‌گشتم، در باغ زیبایی
آن جا پُر از گل بود، به به چه گل‌هایی
برگ درختان را، باران صفا می‌داد
دلتنگی گل را، لب‌لب شفا می‌داد
گفتم به گوش باغ، این نقش‌ها از کیست؟
پیداست استاد است، نقاشی‌اش عالی‌ست!
آن باغ زیبا گفت: نقاش این دنیا
تنها خداوند است، آن خالق یکتا

شاعر: نسرين صمصامی



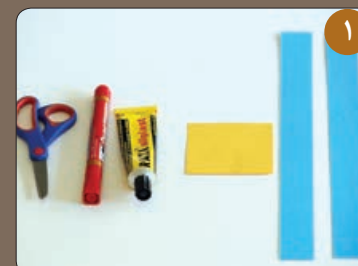
هرم بزرگ

دانستنی‌ها

دوستان خوبم! حتماً توی مدرسه یاد گرفتید که به مثلثی که حجم داشته باشه، «هرم» گفته می‌شه. چند هزار سال قبل، فرمانروایانی در کشور مصر بودند که «فرعون» خوانده می‌شدند. فرعون‌ها، کارگران مصری رو مجبور می‌کردند با سنگ‌های بزرگ و سنگین، سازه‌های مثلثی شکلی بسازند که محل نگهداری طلا و جواهر فرعون و بعدها، محل دفن جسدش باشه. هرم‌های بسیار بزرگ با راهروهای تو در تو که گاهی، ساختشون بیش از بیست سال طول می‌کشید و آدم‌های زیادی در حین ساخت، توی راهروهای پیچ در پیچش گم می‌شدند و می‌مردند! یکی از معروف‌ترین و بزرگ‌ترین این هرم‌ها، هرم «جیزه» نام داره که یکی از عجایب هفت گانه دنیاست. این هرم که در شهر قاهره واقع شده، هر سال مقصد گردشگران بسیار زیادی از همه جای دنیاست و فیلم‌های ترسناک زیادی با الهام از حال و هوای اسرار آمیزش ساخته شده است!



امروز قراره شیوه ساخت شمع کاغذی رو یاد بگیریم که برای تزئین اتاق یا هدیه به معلم و همکلاسی‌هامون، دست‌سازه مناسبه. **وسایل لازم:** مقوا به هر رنگ که دوست دارید، دو مستطیل باریک و بلند، مقوای زرد، قیچی، چسب مایع. ۱. دو مقوای مستطیلی رو مثل شکل، روی هم قرار می‌دیم و چسب می‌زنیم. ۲. بعد به شکل یکی درمیان، روی هم تا می‌زنیم. ۳. اونقدر تا زدن رو ادامه می‌دیم تا مقواها تموم بشن و ته کار رو چسب می‌زنیم تا باز نشه. ۴. شعله شمع رو از دولایه به هم چسبیده مقوای زرد برش می‌زنیم و به شمع، می‌چسبونیم.



اجرا: ویکتوریا اعظم - عکس: صادق ذباح

کاردستی

شمع کاغذی

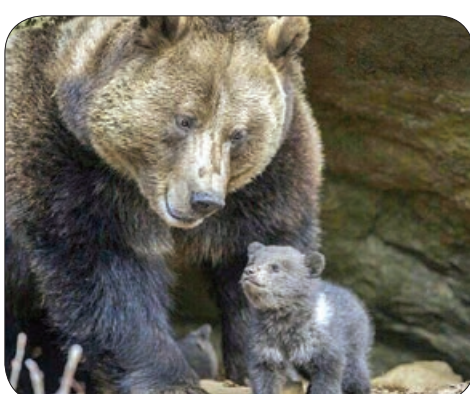
تصاویر بامزه از مامان‌ها و بچه‌ها در دنیای حیوانات



دخترم! من به تو افتخار می‌کنم.



قربونت بشم، بیرون سرده. بیا توی بغل گرم و نرم مامان بخواب.



پسر! من دارم می‌رم سر کار. دیگه سفارش نکنما، غذات رو بخور، مشقات رو هم بنویس.



بچه‌های خوبی باشید و جیغ منو درنیاورید! دهه.



مامان! معذرت می‌خواهم! اذیت کردم؛ قول می‌دم دیگه تکرار نشه.

